

بررسی تحلیلی - انتقادی علم اصول در منظومه معرفتی شیعی

قربانعلی فکرت لعلی^۱

چکیده

علم اصول فقه یکی از شاخه‌های معرفتی پرثمری است که در بوستان معارف اسلامی بارور گردیده است. هدف از تأسیس این علم به دست دادن اصول کلی مربوط به استنباط احکام شرعی از منابع مربوطه است. فهم تحول و تکامل این علم کلید فهم شریعت و مکانیسم نظام حقوقی - قانونی امت اسلامی است. براین اساس در جستار حاضر به اجمال، تاریخ علم اصول، در چهار مرحله زمینه‌سازی، توسعه و تعمیق، فترت و دوران معاصر بررسی شده است. تلاش شده تا شخصیت‌های محوری هر دوره بازشناخته شده و آثار اصولی دوران‌ساز به اختصار معرفی و موضوعات داغ اصولی هر دوره تبیین شود. طبق یافته‌های این تحقیق شیخ مفید، شیخ سی و وحید بهبهانی شخصیت‌های محوری در تحول علم اصول هستند.

واژگان کلیدی: علم اصول، تاریخ، شیخ مفید، شیخ طوسی، بهبهانی، اخباریگری

۱. گروه فقه و اصول، مجتمع عالی فقه، جامعه المصطفی العالمیه، غور، افغانستان.

مقدمه

علم اصول فقه یکی از علومی است که در دامان فرهنگ و تمدن اسلامی سر برنمود و شکوفا شد. به‌طور خاص عالمان شیعه با مراجعه به قرآن و سنت و سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و تأمل و ژرف‌نگری در آن منابع منظومه معرفتی را تأسیس نمودند که اینک به «علم فقه» شهره است. در تعریف علم فقه به اقتضای مرحوم صدر می‌توان گفت که علم فقه «علم عملیه استنباط حکم شرعی است». (صدر، ۱۳۸۷: ۴۱)

استنباط حکم شرعی از منابع مربوطه از همان بدو تأسیس، ضرورت تدوین اصول، مبانی، مفاهیم و روش‌هایی را ایجاب نمود که بعدها با فاصله گرفتن از عصر حضور معصومین (ع) خود به علم شکوفای بدل شد. علم اصول فقه با صرف نظر از ناهمداستانی اصولیان در باب تعریف آن، طبق با تعریف مرحوم صدر: «علم به عناصر مشترکه‌ای مربوط به استنباط حکم شرعی است. (ن.ک. صدر، ۲۳۸۷: ۳۳) این علم که در منظومه معارف شیعی با رساله «التذکره بأصول الفقه» شیخ مفید به صورت مدون مطرح شد، تا دوران معاصر به‌رغم همه فراز و فرودهایش در مجموع سیر تکاملی داشته است. اینک اما با بسط و تعمیق دانش‌های زبانی، هرمنوتیک و دانش‌های همبسته به آن‌ها، فضای نسبتاً متفاوت از گذشته رخ نموده است. علم اصول همانند سایر معارف و دانش‌های برآمده از کانون فرهنگ و تمدن اسلامی، بلاشک نیازمند تأمل و بازنگری انتقادی است. در این میان نگرش تاریخی به علم اصول یکی از گزینه‌هایی است که می‌تواند ما را در این مهم یاری رساند.

۱. کاربرد روش‌های تاریخی در علم اصول

بررسی تاریخی منطق و روش‌های خاص خود و مکانیسم تحلیل و تبیین ویژه خود را دارد به‌گونه‌ای که مهر این رشته مطالعاتی را بر پیشانی آن موضوع حک و ثبت می‌کند. کاربرد روش تاریخی در خصوص علم اصول نیز به ناگزیر چنین سرشت و سرنوشتی دارد. بررسی تاریخی علم اصول می‌تواند صورت‌های متفاوت بپذیرد. حداقل می‌توان از چهار سبک و شیوه ذیل تحلیل تاریخی در بررسی علم اصول سخن گفت:



۱-۱. تاریخ‌نگاری مبتنی بر شخصیت‌های اصولی

این نحوه نگاه تاریخی به لحاظ سنتی یکی از متعارف‌ترین و رایج‌ترین شیوه‌های تاریخ‌نگاری بوده است. تاریخ کشورهای و ملت‌ها به یک معنا تاریخ قهرمانان، شاهان و نخبگان آنان بوده است. براین اساس در بررسی تاریخی علم اصول نیز می‌توان شخصیت‌های اصولی را محور قرار داد. این نحوه نگاه تاریخی نوعاً همراه با رعایت تقدم و تأخر تاریخی است و می‌تواند در فهم توالی تاریخی مسائل و موضوعات نیز کمک شایان نماید. به‌رغم نکات مثبت این رویکرد، عدم توجه به زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، عوامل فرافردی و ساختاری از نقاط ضعف آن برشمرده شده است.

۱-۲. تاریخ‌نگاری برحسب مکاتب اولی

نگاشتن تاریخ علم اصول برحسب مکاتب اصولی نیز یکی از روش‌هایی است که در بررسی تاریخی علم اصول از سوی مورخان این علم، مورد توجه واقع شده است. این نوع تاریخ‌نگاری به‌نوبه خود شامل انواع فرعی‌تر می‌شود. تاریخ‌نگاری مکاتب اصولی به لحاظ تقدم و تأخر زمان پیدایش مکاتب و تاریخ‌نگاری به لحاظ نظم و ترتیب و تقدم و تأخر منطقی میان مکاتب برحسب شجره‌ای که به لحاظ منطقی قابل تصویر و تصور است. چنان‌که پیدا است، این رویکرد افزون بر ویژگی حساس بودن به زمینه و ظرف تاریخی یک مکتب، به ارتباط منطقی میان مکاتب نیز توجه دارد.

۱-۳. تاریخ‌نگاری برحسب سنت‌های اصولی

گونه سوم تاریخ‌نگاری، بررسی تاریخی برحسب سنت‌ها و مکتب‌های اصولی است. خوب است که نخست فرق میان سنت و مکتب را بیان کنیم. مکتب و سنت دو مفهومی است که بیشتر در مورد اندیشه و دانش به کار می‌رود. مکتب فکری به گروهی از متفکران اطلاق می‌شود که در یک زمینه مطالعاتی، ایده‌ها، مفاهیم و روش‌های مشابهی را به کار می‌گیرند. اعضای این گروه از متفکران ممکن است با یک دوره زمانی یا موقعیت جغرافیایی خاص مرتبط باشند و ممکن است یک تبار فکری یا مجموعه‌ای از تأثیرات مشترک را داشته باشند. مکاتب فکری اغلب به‌عنوان

پاسخی به یک مشکل خاص یا مجموعه‌ای از مشکلات در یک حوزه معین ظاهر می‌شوند و ممکن است رویکردها یا راه‌حل‌های مجزایی برای این مشکلات ارائه دهند. نمونه‌هایی از مکاتب فکری در فلسفه عبارتند از اگزیستانسیالیسم، پراگماتیسم و فایده‌گرایی.

از سوی دیگر، سنت فکری به مجموعه وسیع‌تری از عقاید و باورها اشاره دارد که از نسلی به نسل دیگر در بستر فرهنگی یا فکری خاصی منتقل می‌شود. سنت‌های فکری ممکن است طیفی از دیدگاه‌ها و رویکردها را در برگیرند و ممکن است با دوره‌های تاریخی یا مناطق جغرافیایی خاص مرتبط باشند. آن‌ها هم‌چنین ممکن است تحت تأثیر منابع مختلفی از جمله دین، فلسفه، علم، ادبیات و هنر باشند. نمونه‌هایی از سنت‌های فکری عبارتند از سنت فلسفی غرب، فلسفه اسلامی و سنت فلسفی هند. در حالی که مکاتب‌های فکری و سنت‌های فکری هر دو شامل اشتراک ایده‌ها و مفاهیم در یک زمینه فکری خاص هستند؛ اما از نظر دامنه و تمرکز متفاوت هستند. مکاتب فکری معمولاً تعریف محدودتری دارند و بر مجموعه خاصی از مسائل یا سؤالات در یک زمینه خاص متمرکز هستند؛ اما سنت‌های فکری از نظر دامنه گسترده‌تر هستند و ممکن است طیف گسترده‌تری از دیدگاه‌ها و رویکردها را در برگیرند. براین اساس می‌توان از تاریخ سنت‌های اصولی و مکاتب‌های اصولی سخن گفت. قابل ذکر است که در دانش اصول بیشتر بر مکاتب اصولی مواجه هستیم تا سنت‌های اصولی.

۴-۱. تاریخ‌نگاری موضوعی و مسئله محور

این نوع تاریخ‌نگاری همان‌گونه که از نامش پیداست، تاریخ موضوعات یا مسائل اصولی است. موضوعات و مباحث اصولی هرکدام طی فرایند ویژه‌ای تکوین یافته و تثبیت شده است. وانگهی می‌توان میان پیدایی برخی مسائل و موضوعات با برخی دیگر نیز ارتباط منطقی برقرار نمود؛ به‌گونه‌ای که با فرض وجود برخی مسائل و موضوعات امکان پرسش از برخی موضوعات دیگر امکان‌پذیر گشته است.

روش‌های فوق‌الذکر هر یک معایب و محاسن خاص خود را دارد و هیچ‌کدام کاملاً



بی‌عیب نیست؛ چنان‌که هیچ‌کدام عاری از حسن نیست. مع الوصف این روش‌ها می‌توانند مکمل همدیگر باشد و به‌مثابه نگریستن از منظرهای مختلف به یک موضوع در نظر گرفته شود. (ن.ک. ملکیان، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۴)

۲. ادوار تاریخی علم اصول

در این نوشتار شیوه نخست (تاریخ‌نگاری مبتنی بر شخصیت‌ها) برگزیده شده است - البته با این تفاوت که در گستره معنایی آن توسعه داده شده است. برداشت ما این است که در سیر تاریخی علم اصول، می‌توان مقاطع زمانی را تصویر نمود که حول محور یک شخصیت جریان ساز و کانونی به‌مثابه نقطه عطفی شکل گرفته و از مقاطع زمان دیگر متمایز شده است. در نتیجه می‌توان از ادوار اصولی دم‌زد و مطابق با این دوره‌ها برش‌های فرضی در تاریخ این علم ایجاد نمود. در چند و چون این برش‌ها و ادوار مختلف دیدگاه‌های متفاوت وجود دارد. محض نمونه مرحوم شهید صدر در المعالم الجدیدة ادوار تاریخی سه‌گانه برای علم اصول ترسیم می‌کند. (ن.ک. صدر، ۱۳۷۹: ۱۱۰-۱۱۲) برخی همانند قائینی ادوار علم اصول را به چهار دوره تقسیم کرده است. (قائینی، ۱۳۷۶: ۶۹-۷۲) مهدی علی‌پور از ادوار شش‌گانه علم اصول سخن گفته است. (علی‌پور، ۱۳۸۷: ۶۹)

در این جا تقسیم‌بندی مرحوم صدر مبنای کار قرار گرفته است. این تقسیم‌بندی مضاف بر تناسب با حجم تحقیق از پرداخت به جزئیات کم‌اهمیت برکنار مانده و دید جامع و نقشه راه مناسب از فرایند تطور تاریخی علم اصول به دست می‌دهد.

۱-۲. دوره زمینه‌سازی

پیامبر گرامی اسلام (ص) از همان آغاز بعثت مردم را به دین نوی فراخواند که مبتنی بر یک سری اصول عقاید، احکام و اخلاقیات خاص بود. در حیطه احکام، شریعت اسلامی حوزه خصوصی و عمومی را به یکسان شامل می‌شد. کما اینکه به طبقه اجتماعی خاصی نیز مربوط نبود و جنسیت و نژاد و منطقه جغرافیای خاص نیز مانع از شمول آن نبود. با تحکیم دین اسلام در جامعه و ترویج نسبتاً سریع آن در شبه جزیره عربستان و

بلااد هم‌جوار آن، ضرورت ارسال مبلغ و آموزگار احکام در بلاد تازه‌مسلمان روز به روز تشدید می‌شد. مبلغان باید خود احکام و معارف دینی را به‌درستی می‌دانستند تا در تعلیم دیگران موفق می‌شدند. از آنجا که موضوعات و مسائل نوظهور به‌صورت فزاینده در زمینه جوامع تازه‌مسلمان سبز می‌شدند، به‌ناچار مبلغان می‌بایست علاوه بر آموخته‌های قبلی خود مرتب در خصوص مسائل مستحدثت به پیامبر (ص) مراجعه می‌کردند. از همین رو می‌توان گفت علم حدیث زودتر از علم فقه پا به عرصه وجود نهاد.

در سپهر فقهی اهل سنت به‌رغم منع تدوین حدیث از سوی خلیفه دوم بازهم می‌توان گفت که علم‌الحدیث منطقی و زماناً زودتر از علم فقه تولد یافت. در منظومه معرفتی شیعی این امر پذیرفتنی‌تر می‌نماید، چه اینکه منع حدیث به یک معنا نمی‌توانست در حیطه این مذهب معنای محصلی داشته باشد. شیعه بیرون از حیطه حاکمیت و به دلیل اعتقادات خاص خود منع حدیث را امر ناموجه و از اساس ناصواب تلقی می‌کردند. از همین رو به جمع و تدوین احادیث شخص رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) اهتمام و جهد بلیغ ورزیدند. مرحوم صدر ضمن بیان این نکته که علم اصول در دامان مادر فقه زایده شده، مدعی است که علم فقه خود در دامان علم الحدیث روید و پرورش یافت. بیان ایشان چنین است:

نشأ علم الاصول فی احضان علم الفقه، کما نشأ علم الفقه فی احضان علم الحدیث؛ تبعاً للمراحل التي مرّ بها علم الشريعة. ونريد بعلم الشريعة: العلم الذي يحاول التفريغ على الاحكام التي جاء الاسلام بها من عند الله تعالى. فقد بدأ هذا العلم في صدر الاسلام متمثلاً في الحملة التي قام بها عدد كبير من الرواة لحفظ الاحاديث الواردة في الاحكام وجمعها، ولهذا كان علم الشريعة في مرحلته الاولى قائماً على مستوى علم الحدیث، و كان العمل الاساسي فيه يكاد ان يكون مقتصرًا على جمع الروايات و حفظ النصوص. و الروايات فلم تكن ذات شأن في تلك المرحلة؛ لانها لم تكن تعدو الطريقة الساذجة التي يفهم بها الناس بعضهم كلام بعض في المحاورات الاعتيادية. (صدر، ۱۳۷۹: ۶۳)

همان‌گونه که مرحوم صدر نیز یادآوری نموده است در زمان حضور معصومین به



تدوین قواعد و اصول استنباط فقهی کمتر احساس نیاز می‌شد و بیشتر کسانی که دست در آتش بیان احکام شرعی و فقهی داشتند، به جمع و تدوین حدیث اهمیت داشتند. با این وجود، نمی‌توان گفت که مباحث اصولی به هیچ وجه مطرح نبوده است، بلکه می‌توان مدعی شد که به تبع بالا گرفتن مباحث کلامی - فلسفی در حوزه اعتقادات و نیز رشد پژوهش‌های زبانی و نحوی برای فهم درست قرآن و احادیث نبوی^(ص)، این رویکردها به حوزه فقه نیز رخنه کرد. نمی‌توان انکار کرد که احساس نیاز به مباحث اصولی در مذهب اهل سنت زودتر احساس شد و به تبع این احساس نیاز، بعید نمی‌نماید که مشعل مباحث اصولی در میان فقیهان آن مذهب کمی زودتر پرتوافشانی کرده باشد. قابل ذکر است که در حلقات درس امامین صادقین^(ع) بیان قواعد کلی و روش‌های استنباط فقهی با رنگ و بوی اصولی کاملاً مشهود بوده است. حدیث منقول از امام رضا^(ع) «عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ، وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيْعُ» (حلی، ۱۹۸۷: ۲۸) نیز مبین همین واقعیت است. امامان شیعه مضاف بر القای قواعد کلی استنباط فقهی به شاگردان‌شان از تأیید و تشویق آنان در بسط و توسعه و کار بست مباحث اصولی نیز فروگذار نکردند. از شخصیت‌های مهمی که توفیق تلمذ بلا واسطه و کسب فیض از محضر معصومین^(ع) را داشتند؛ می‌توان از هشام بن حکم شاگرد امام صادق^(ع) و یونس بن عبدالرحمن از اصحاب امام کاظم و امام رضا^(ع) و دارم بن قبیصه و ابوسهل نوبختی نام برد که همگی در این زمینه تألیفاتی داشته‌اند. موضوعات و مسائل مطروح در طلیعه این دوره را به‌رغم بساطت و سادگی و مورد بودنشان می‌توان به این امور خلاصه نمود:

۱-۱-۲. اجتهاد به رأی و قیاس

به دلیل استفاده بیش از حد از قیاس و اجتهاد به رأی از سوی بعض فقیهان اهل سنت و مشخصاً ابوحنیفه موضع‌گیری صریح‌ا ئمه^(ع) در قبال آن طبیعی می‌نمود که بخش قابل توجه از نیروی فکری شاگردان آن بزرگواران مصروف این امر شود و در رد و ابطال این رویکرد کتاب‌های متعددی نوشته شود.

۲-۱-۲. ناسخ و منسوخ

بحث از امکان نسخ و منسوخ شدن برخی احکام و کم و کیف آن نخست در چارچوب



مباحث کلامی و تفسیر رخ نموده بود و سپس در کتب فقهی و اصولی نیز مجال طرح پیدا نمود. این موضوع نیز از مسائلی بود که اذهان برخی از عالمان شیعی عصر حضور را به خود مشغول کرده بود و آنان را وادار به اظهار پیرامون این موضوع و آثار مکتوب نمودند.

۳-۱-۲. حجیت خبر و نحوه علاج تعارض

استدلال و تبیین حجیت خبر در گونه‌های مختلف آن و نیز بحث از تعارض اخبار و چگونگی علاج آن و بازشناسی حدیث سره از ناسره نیز از موضوعات مهمی بود که اذهان اصحاب ائمه^(ع) را درگیر خود کرده بودند. آنان کوشیدند که معیارها و ملاکاتی را معرفی نمایند و مرجحانی به دست دهند و روش‌های چگونگی مواجهه با این پدیده را پیشنهاد نمایند.

۴-۱-۲. مباحث الفاظ

در نهایت می‌توان گفت عالمان اولیه به مباحث الفاظ به صورت محدود پرداخته بودند. محض نمونه مبحث و عام و خاص را می‌توان از مباحث لفظی یاد نمود که در این عصر مطرح شده است.

در هر صورت با بسته شدن طومار عصر حضور معصوم^(ع)، فصل نوی در سپهر اندیشه شیعی رخ نمود. عالمان شیعه پس از آن با عتصام به کتاب و سنت دو میراث گران سنگ به جامانده باید راه خود را به درستی می‌پیمودند.

اگر بخواهیم این دوره (دوره زمینه‌سازی) را به دو دوره فرعی‌تر تقسیم کنیم؛ می‌توان شروع دوره دوم را با ظهور و نام بلند شیخ مفید پیوند زد. کتاب مهم وی «التذکرة بأصول الفقه» طلیعة ظهور دوره جدید در فقه شیعه بود. ستاره پرفروغ دیگری که مشعل فقاقت را پس از شیخ مفید فروزان نگه داشت، بدون تردید شاگرد خلف او سید مرتضی ملقب به علم الهدی بود. علم الهدی (۴۳۶-۳۵۵) در معارف زمانه اش به تبحر مثال‌زدنی دست یافته بود و در کنار تألیف و تعلیم منزلت اجتماعی و سیاسی والای نیز کسب کرده بود. تألیفات سید مرتضی پرشمار است. در میان آثار اصولی وی کتاب «الذریعة الی اصول الشریعة» بیش از همه معروف است. به‌واقع این کتاب زمینه‌ساز اصلی تولد

علم اصول می تواند تلقی شود.

۲-۲. دوره توسعه و تعمیق

مقطع تاریخی دیگری که در تاریخ علم اصول حائز اهمیت است، دوره‌ای است که با شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰) مشهور به ابوجعفر شناخته می‌شود. در این دوره علم اصول ژرفامند گردید و گسترش قابل توجه یافت. شیخ طوسی عمدتاً در محضر عالمان چون غضنایری و سید مرتضی تلمذ نمود. او در اندیشه‌های اصولی‌اش از سید مرتضی بسیار تأثیر پذیرفته بود؛ اما خود نیز در پرتو نبوغ و خلاقیت فکری خدادادی‌اش توانست گام‌های بلندی بردارد. او در توسعه و تعمیق فقه‌الحديث تأثیر ماندگار برجای گذاشت. حجم تألیفات، کیفیت علمی آثار شیخ، تعدد مشایخ، تربیت شاگردان اثرگذار، و نوآوری‌های منحصر به فرد، او را به کسب عنوان شیخ الطایفة مفتخر نمود. شیخ با تألیف کتاب‌های همچون تهذیب و استبصار در قلمرو حدیث، المبسوط در فقه و المهتدی در تفسیر و رجال و الفهرست در علم رجال و درایة الحدیث و سرانجام با تألیف کتاب گران سنگ العدة فی اصول الفقه به حق جاودانه شد.

ظهور شیخ خود نقطه عطفی در تاریخ علم اصول محسوب می‌شود. با تلاش‌های پیگیر او بود که علم اصول تثبیت شد. وی نقش بی‌بدیل در رشد و شکوفایی علم اصول ایفا نمود. مرحوم صدر درباره شیخ طوسی تحت عنوان تحول علم نظریه و تطبیق توسط شیخ این‌گونه اظهار نظر می‌کند:

لم تكن مساهمة الشيخ الطوسي في الاصول مجرد استمرار للخط، و انما كانت تعبر عن تطور جديد كجزء من تطور شامل في التفكير الفقهي والعلمي كله اتيح لهذا الفقيه الرايد أن يحققه، فكان كتاب العدة تعبيرا عن جانب الاصولي من التطور، بينما كان كتاب المبسوط في الفقه تعبيرا عن التطور العظيم في البحث الفقهي على صعيد التطبيق بالشكل الذي يوازي التطور الاصولي على صعيد النظريات. والفارق الكيفي بين اتجاهات العلم التي انطلقت من هذا التطور الجديد واتجاهاته قبل ذلك يسمح لنا باعتبار الشيخ الطوسي حدا فاصلا بين عصرين من عصور العلم؛ بين العصر العلمي التمهيدى والعصر العلمى الكامل، فقد وضع هذا الشيخ الرايد حدا للعصر التمهيدى، و



بدأ به عصر العلم الذی أصبح الفقه و الاصول فيه علما له دفته و صناعته و ذهنيته العلمية الخاصة. (همان، ۷۵-۷۶).

اگر چه ظهور شیخ طوسی را می‌شود به‌مثابه یک رخداد و نقطه عطف در تاریخ علم اصول در نظر گرفت؛ اما موج عظیمی را که به تعبیر شهید صدر شیخ طوسی در دانش اصول به‌خصوص در عرصه نظریه و تطبیق ایجاد کرد، پس از وی برای مدتی فروکش نمود. فترت یک سده‌ای مابعد شیخی در عالم فقه و اصول با یک نگاه اجمالی به تألیفات مابعد شیخ روشن می‌شود. محققان در نشان دادن علل و دلایل این رکود، هجرت شیخ از بغداد به نجف در سال ۴۸۸ هجری و عدم توفیق شاگردان قدیم در همراهی با استاد و نیز به بلوغ علمی نرسیدن حلقه شاگردان جوان و تازه گردآمده در نجف اشرف را یکی از عوامل مهم رکود ذکر نموده‌اند. از دیگر عوامل مؤثر در پیدایی این رکود شدت عظمت و عمق نفوذ افکار شیخ در میان شاگردان وی بود. این امر شاگردان شیخ را به‌نوعی تقلید و کیش شخصیت پرستی رهنمون شده بود. آنان توان نقد و رد دیدگاه‌های شیخ را خارج از حیطه صلاحیت خودشان تلقی می‌کردند. گو اینکه شیخ برای آنان نه تنها اعظم الفقهاء و الاصولیین بود، بل فراتر از آن به یک معنا خاتم الفقهاء و الاصولیین پنداشته شده بود. از این رو شاگردان بلافصل شیخ کاری بیش از حاشیه‌نویسی و توضیح و تبیین آرای وی انجام ندادند. اگر عوامل فوق‌الذکر را عوامل درونی فترت تفکر فقهی-اصولی قلمداد کنیم؛ عوامل دیگری از قبیل عوامل سیاسی و اجتماعی را می‌توان با عنوان علل بیرونی برشمرد.

بلاشک بررسی تاریخی تفکر فقهی-اصولی شیعی بدون در نظر گرفتن تفکر فقهی-اصولی جهان سنی، پژوهش سترون و فاقد قدرت تبیین کارآمد خواهد بود. فقه شیعی جزیره جدا افتاده نیست، بلکه تعامل و داد و گرفت متقابل همه‌جانبه با فقه اهل سنت داشته است. انحطاط و رکود در تفکر فقهی اهل سنت پیش‌تر رخ نموده بود و به‌تبع تأثیرات منفی خود را در فضای فکر فقهی شیعیان نیز برجای گذاشت. غزالی متوفای (۵۰۵) در احیاء علوم الدین آنجا که از شرایط مناظره در بحث سخن می‌گوید به نحو گویا پرده از رخ این رکود در فقه اهل سنت برمی‌دارد:



آن یکنون المناظر مجتهدا یفتی برأیه، لا بمذهب الشافعی و ابی حنیفة و غیرهما، حتی اذا ظهر له الحق من مذهب ابی حنیفة ترک ما یوافق رأی الشافعی و أفتی بما ظهر له، فأما من لم یبلغ رتبة الاجتهاد- و هو حکم کل أهل العصر- فأی فائدة له فی المناظرین. (به نقل از صدر، همان، ۸۹)

محمد بن احمد معروف به ابن ادريس متوفای (۵۹۸) ضمن وقوف به رکود حاکم بر فضای تفکر فقهی و اصولی شیعی خود رسالت عظیم دمیدن روح نقد و نوآوری را عهده دار شد. او در السرایر می نویسد:

چون مشاهده کردم که دانشمندان روزگارم از فراگیری شریعت و احکام اسلامی شانه خالی می کردند، به آنچه به آن جاهلند، دشمنی می کنند و دانسته های خویش را به هدر می دهند و چون دیدم پیرمرد سالخورده این دوره را چنان غفلت فراگرفته و زمام خود را به نادانی سپرده و امانت های زمان را ضایع کرده و در آموختن علوم لازم و ضروری سستی می کنند...! و چون دیدم که علم و دانش به ابتدال کشیده شده و میدان علم خالی از تاخت و تاز است، با تلاش و کوشش جانکاه و طاقت فرسا به جبران باقی مانده ها پرداختیم. (به نقل از علی پور، ۱۳۸۷: ۱۴۴)

رکود فوق الذکر در سپهر فقه شیعی برخلاف عالم فقه سنی - که به مسدود شدن باب اجتهاد منجر شد، موقت و گذرا بود. اینکه چه وجه تمایز میان فقه شیعی و سنی وجود دارد، مجال دیگر می طلبد؛ اما می توان به اختصار و به اقتفا به مرحوم صدر گفت که روح تقلید حاکم در فضای فقه شیعی، متفاوت از آن روحی بود که در حوزه فکر فقه سنی وجود داشت. مرحوم صدر در این زمینه می نویسد:

ان روح التقليد و ان كانت قد سرت فی الحوزة التي خلفها الشيخ الطوسي، كما تغلغت فی أوساط الفقه السني، و لكن نوعية الروح كانت تختلف؛ لأن الحوزة العلمية التي خلفها الشيخ الطوسي سري فيها روح التقليد؛ لأنها كانت حوزة فتية، فلم تستطع أن تتفاعل بسرعة مع تجديديات الشيخ العظيمة، و كان لابد لها ان تنتظر مده من الزمن حتى تستوعب تلك الافكار، و ترتفع إلى مستوى التفاعل معها والتأثير فيها، فروح التقليد فيها موقنة بطبيعتها. و أما الحوزات الفقهية السنة فقد كان شيوع روح التقليد فيها



نتیجه‌اشیخوختها بعد آن بلغت قصاری نموها. (صدر، ۱۴۱۵: ۱۱۰)

تفاوت دیگری که از سوی مرحوم صدر بازشناسی شده است؛ اشاره به نوع ارتباط این دو مذهب به حاکمیت دارد. بی‌شک فقه سنی فقه رسمی و حکومتی بود این امر به انجماد فقه سنی انجامید اما فقه شیعی به دلیل انفصال از قدرت و حاکمیت توانست بر رکود فایق آید. طلایه‌دار اصلی عبور از رکود ابن ادریس حلی را می‌توان معرفی نمود. کتاب گران‌سنگ السرایر ابن ادریس به‌رغم اینکه یک کتاب فقهی-اصولی است؛ اما به‌حق در عبور اصول از آموزه‌های شیخ نقش کانونی ایفا نمود. به‌صورت کلی در بیان جایگاه ابن ادریس در عرصه فقه و اصول بعد از شیخ طوسی می‌توان گفت که او اسطوره‌شکنی بود که خود اسطوره نشد. خلف او یکی پس از دیگری در امر بسط و ژرفابخشی تفکر فقهی-اصولی گام‌های بلندی برداشتند.

محقق حلی متوفای (۶۷۶) شاهکار فقهی شرایع الاسلام را پدید آورد که برای نخستین بار جای کتاب النهایة شیخ را در حوزه‌های علمیه گرفت. گذر از نهایة به شرایع در نوع خود تحول عظیم در حوزه فقه بود. این عالم بزرگ در علم اصول نیز کتاب‌های نهج الوصول الی معرفة الاصول و المعارج را از خود بر جای گذاشت.

از دیگر چهره‌های علمی قابل ذکر می‌توان از حسن بن زین الدین متوفای (۱۰۱۱) نام برد. این عالم جلیل‌القدر کتاب معالم الاصول را نگاشت. کتابی که خیلی زود جایش را در میان اصولیان پیدا نمود. این کتاب به دلیل تنظیم به نسبت بدیع، بیان شیوا و سلیس و ادبیات عالمانه‌اش در حوزات علمیه به‌عنوان کتاب درسی مطرح شد. شارحان و عالمان اصولی شروح و تعلیقات پرشماری بر این کتاب نگاشتند. کتاب زبده الاصول شیخ بهایی متوفای (۱۰۳۱) در اوایل سده یازدهم نیز به‌رغم اینکه به سیاق معالم الاصول تدوین گردید نتوانست در حوزات علمیه مورد پذیرش و اقبال گسترده واقع شود؛ اما یکی از چند کتاب مهم بود که در علم اصول به رشته تحریر درآمد.

۲-۳. دوره فترت با عارضه اخباریگری

عارضه اخباریگری کمی بعد از افول صاحب معالم رخ نمود. میرزا محمدامین استرآبادی



متوفای (۱۰۲۱) با انتقادهای کوبنده و نفوذ کلام و جدیت پیگیر خود، اصولیان زمانه‌اش را مستأصل نمود. دیدگاه‌های استرآبادی در سده یازدهم و دوازدهم، اصولیان را به حاشیه‌نشینی واداشت. او خود گرچه در این میان پیشگام بود؛ اما تنها نبود بلکه پیروان سینه‌چاک فراوانی را به خود جذب کرده بود. جدای از انگیزه‌های شخصی و نفسانی، به‌اجمال می‌توان گفت اخباریان ذهنیت اصولی نداشتند؛ و به مصداق «هرکسی از ظن خود شد یار من / از درونم کس نجست اسرار من»، برداشت نادرست و فهم معیوب از تفکر اصولی داشتند. به‌زعم آنان قواعد کلی اصولی موردنظر اصولیان، باعث دوری جستن از حدیث و تقلیل اهمیت خبر و سنت در بیان حکم شرعی شده بود. دیگر اینکه به باور آنان، علم اصول نخست در زمینه فقه سنی پدیدار شده بود و اصولیان از سر خودباختگی بی‌آنکه فقه شیعه بدان نیازی داشته باشد، بدان روی آورده بودند. به نظر اخباریان فقه سنی به خاطر محرومیت زودهنگام از حضور معصوم و پدیده منع حدیث و قلت احادیث نبوی معتبر در آن مذهب ناگزیر از وضع و بسط علم اصول بودند؛ اما فقه شیعه با چنین مشکلاتی مواجه نبوده و نیست، لذا نیازی به علم اصول هم در کار نخواهد بود. استرآبادی با زیرکی خاص توانست ریشه‌های خود را در تاریخ فکر شیعی بازشناسد. او با بررسی عصر حضور و نحوه استنباط فقهی اصحاب ائمه^(ع) می‌نویسد:

ان الاتجاه الاخباری کان هوالاتجاه الساید بین فقهاء الامامیة الی عصر الکلینی و الصدوق و غیرهما من ممثلی هذ الاتجاه فی رأی الاسترآبادی، و لم یتزعزع هذ الاتجاه الا فی اواخر القرن الرابع و بعده؛ حین بدأ جماعة من علماء الامامیة ینحرفون عن الخط الاخباری و یعتمدون علی العقل فی الاستنباطهم، و یربطون البحث الفقهی بعلم الاصول تأثراً بالطریقه السنة فی الاستنباط، ثم اخذ هذا الانحراف بالتوسع و الانتشار.

(استرآبادی، ۱۳۸۲: ۳۳)

او مشخصاً از علامه حلی که سه سده قبل از وی می‌زیست و از قضا از اخباریان در نهایت اصولش نام‌برده بود؛ یاد می‌کند.

عارضه اخباریگری اگرچه فترت زودگذر دیگری را در تاریخ علم اصول رقم زد و برای مدتی کاربرد عقل و قواعد عقلی را در استنباط احکام شرعی متوقف نمود؛

اما دست‌کم این امتیاز را داشت که موسوعه‌های عظیم حدیثی را خلق نمود. شیخ محمدباقر مجلسی متوفای (۱۱۱۰) کتاب گران‌سنگ «بحارالانوار» را در ۱۱۰ جلد نگاشت که در نوع خود، کار بس عظیم نمود. شیخ حر عاملی متوفای (۱۱۰۴) کتاب ارزشمند «وسایل الشیعه» را به تحریر کشید؛ کتابی که شمار بزرگی از روایات مرتبط با فقه را در خود جمع کرده است. فیض کاشانی متوفای (۱۰۹۱) «الوافی» را نوشت که مشتمل بر احادیث کتب اربعه بود. باید از سید هاشم بحرانی متوفای (۱۱۰۷) نیز یاد نمود که تفسیر عظیم «البرهان» را پدید آورد؛ کتابی که به‌زعم نویسنده‌اش تمامی احادیث تفسیری را در خود جمع کرده است.

پژوهش و تحقیق در مباحث اصولی در این مقطع به حاشیه رانده شده بود؛ اما کاملاً متوقف نشده بود. ملا عبدالله تونی متوفای (۱۰۷۱) کتاب «الوافیه فی الاصول» را به جامعه اصولی تقدیم نمود و خوانساری بزرگ متوفای (۱۰۹۸) ظرفیت‌های نوینی در علم اصول ایجاد نمود. وی با نبوغ درخشان و دقت تحسین‌برانگیز، پای مباحث فلسفی را در علم اصول باز نمود؛ امری که کاملاً ابتکاری می‌نمود. اثر سترگ وی «مشارق الشموس فی شرح الدروس» حاوی اهم نوآوری‌ها و ابتکارات این عالم جلیل‌القدر است. از دیگر عالمانی که همپای خوانساری به بسط و تعمیق علم اصول در این دوره اهتمام ورزیدند، می‌توان از جمال‌الدین بن خوانساری یاد نمود که تعلیقۀ بر شرح مختصر عضدی نوشت و دیگری صدرالدین قمی متوفای (۱۲۶۵) است که شرح مهم بر الوافیۀ تونی نگاشت و تأثیر ژرفی بر ذهن شاگرد خود وحید بهبهانی بر جای نهاد. فی الواقع خوانساری بزرگ و عالمان هم‌عصرش به‌رغم اینکه در زمانۀ غوغا و آشفتگی ناشی از ظهور اخباریگری می‌زیستند؛ اما توانستند زمینه‌ساز پیدایی مکتب جدید اصولی شوند؛ مکتبی که توانست سرانجام اخباریگری را به محاق فراموشی سپارد. مرحوم صدر در توصیف این دوره و چهره‌های کلیدی آن چنین می‌نویسد:

«الثانی: عصر العلم، و هو العصر الذی اختمرت فیه تلک البدور، و اثمرت و تحددت معالم الفکر الاصولی، و انعکست علی مجالات البحث الفقہی فی نطاق واسع، و رايد هذا العصر هو الشيخ الطوسی، و من رجالاته الکبار: ابن إدريس، المحقق الحلی،

العلامة، الشهيد الاول و غيرهم من النوابغ. (صدر، ۱۴۱۵: ۱۱۰)

۲-۴. دوران معاصر

در قرن دوازدهم به‌رغم اینکه اخباریگری در اکثر مراکز شیعه‌نشین نفوذ قابل توجه کسب کرده بود؛ اما مرکز اصلی و قلب تپنده آن در کربلا بود. از قضا مکتب اصولی جدید نیز در این شهر مذهبی پدیدار شد. حرکت پیگیر، مجدانه و همه‌جانبه مجدد بزرگ محمدباقر بهبهانی متوفای (۱۲۰۶) در مبارزه با تفکر اخباریگری در زمان خود وی به توفیقات عظیم دست یافت و شور و نشاط تازه‌ای در فضای فکر اصولی به ارمغان آورد. او بانفوذ کلام، جامعیت علمی و کاریزمای شخصیتی و دقت و خلاقیت و نبوغش ظرفیت‌های نهفته در علم اصول را توانست از نو فعال کند. او به پاشنه آشیل‌های مکتب اخباریگری آشنایی کامل داشت و در نشان دادن این نقاط ضعف از هیچ چیزی فروگذار نکرد. او به خوبی می‌دانست که اخباریگری به مرزهای وجودی خود رسیده است و دیگر چیز نوری برای عرضه کردن ندارد. با خلق موسوعه‌های عظیم (الوسایل، الوافی، البحار) جامعه علمی از موسوعه‌نویسی به قدر کافی اشباع شده بود. از طرفی دیگر با ابتکارات خوانساری بزرگ، علم اصول به ابزارهای مدرن و پیچیده‌تری تجهیز شده بود. همه این عوامل دست در دست هم دادند تا بهبهانی بزرگ ناقوس مرگ اخباریگری را در مرکز و کانون اصلی آن به صدا درآورد. کتاب «الفواید الحایریة» وحید بهبهانی به برخی از مهم‌ترین موضوعات و احتیاجات میان اخباریان و اصولیان پرداخته است. بیان مرحوم بهبهانی در تصویر یکی از موضوعات محل نقاش چنین است:

لما بعد العهد عن زمان الائمه^(۷) و خفی أمارات الفقه و الادله علی ما کان المقرر عند الفقهاء و المعهود بینهم بلاخفاء؛ بانقراضهم و خلو الدیار عنهم، إلی أن نطمس أكثر آثارهم؛ کما کانت طریقة الامم السابقة، و العادة الجاریة فی الشرایع الماضیة أنه كلما یبعد العهد عن صاحب الشریعة تخفی أمارات، و یحدث خیالات جدیدة، إلی أن تضمحل تلك الشریعة. توهم متوهم: أن شیخنا المفید^(۸) و من بعده من فقہائنا إلی الآن کانوا مجتمعین علی الضلالة، مبدعین بدعا کثیرة غیر عدیده ضالین مضلین متابعین للعامة، مخالفین لطریقة الائمه^(۹) و مغیرین لطریقة الخاصة؛ مع غایة قربهم لعهد الائمه^(۱۰) و نهاية



جلالتهم و عدالتهم و مهارت‌هم فی الفقه و الحدیث و تبحرهم و زهدهم و ورعهم و تقوایهم و تقدمهم، و كونهم المؤسسين لمذهب الشیعه. (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵: ۸۶)

در جای دیگر ایشان با لحن طعن‌آمیز نسبت به اخباریان می‌نویسد:

و شبهت‌هم الاخری هی: أن رواة هذا الاحادیث ما كانوا عالمین بقواعد المجتهدین، مع أن الحدیث كان حجة لهم، فنحن ایضا مثلهم لانحتاج إلى شرط من شرائط الاجتهاد، و حالنا بعینه حالهم، و لا یقطعون بأن الراوی كان یعلم أن ماسمعه كلام إمامه، و كان یفهم من حیث إنه من اهل اصطلاح زمان المعصوم^(ع) و لم یکن مبتلی بشیء من الاختلالات التي ستعرفها، و لا محتاجا إلى علاجها. (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵: ۱۱۰)

مرحوم شهید صدر در کتاب معالم جدیدة عالمان بعد از بهبهانی را در سه دسته فرعی‌تر طبقه‌بندی می‌کند. ایشان در طبقه نخست عالمان چون: سید مهدی بحر العلوم متوفای (۱۲۱۲)، شیخ جعفر کاشف الغطاء متوفای (۱۲۲۷)، میرزای قمی متوفای (۱۲۳۱)، سید علی طباطبایی متوفای (۱۲۳۱) و شیخ اسدالله تستری متوفای (۱۲۳۴) را ذکر می‌کند. در طبقه دوم از افرادی چون: شیخ محمدتقی بن عبدالرحیم متوفای (۱۲۴۸) شریف العلماء متوفای (۱۲۴۵) سید محسن اعرجی متوفای (۱۲۲۷) مولی احمد نراقی متوفای (۱۲۴۵) و شیخ محمد حسن نجفی متوفای (۱۲۶۶) را نام می‌برد. در طبقه سوم نام نامی شیخ مرتضی انصاری را ذکر می‌کند و می‌نویسد:

و أما الجيل الثالث فعلى رأسه تلميذ شريف العلماء المحقق الكبرى الشيخ مرتضى الانصاری، الذي ولد بعيد ظهور المدرسة الجديدة و هي فى اوج نموها ونشاطها، و قدر له أن یرتفع بالعلم فى عصر الثالث إلى القمة التي كانت المدرسة الجديدة فى طريقها إليها. و لا يزال علم الاصول و الفكر العلمی السائد فى الحوزات العلمیة الامامیة یعیش العصر الثالث الذي افتتحته مدرسة الاستاذ الوحيد. (صدر، ۱۴۱۵: ۱۱۲)

اگر بخوایم با ادبیات مدرن موضوع را تحلیل کنیم، می‌توان گفت به واقع وحید بهبهانی پارادایم نوی را در عالم اصول به ارمغان آورد که عالمان اصول تا به امروز در درون این پارادایم پژوهش می‌کنند و نوآوری‌های که صورت گرفته است، همگی درون پارادایمی بوده است. عالمان سترگی چون میرزای شیرازی، آخوند هروی صاحب



کفایة الاصول، میرزای نائینی، سید ابوالقاسم خویی، امام خمینی و شهید صدر همگی به این پارادایم متعلقند.

به‌رغم اینکه پارادایم موجود در بدو شکل‌گیری خود بسیاری از مسائل این علم را پاسخ گفت و زمینه را برای خلق مفاهیم جدید، روش‌های پرداخت متفاوت و گفتگوی سازنده با منطق، کلام اسلامی، فلسفه اسلامی، تفسیر و علم‌الحدیث فراهم نمود؛ اما با رسیدن علوم اجتماعی-انسانی مدرن و فلسفه مدرن غربی، اینک شاهد نوعی زلزله معرفتی هستیم که روابط و مناسبات میان نظام‌ها، سطوح و ساحات معرفت دگرگونی کیفی پذیرفته است. فقه و به‌تبع آن، علم اصول فقه نیز از امواج سهمگین این انقلاب علمی در امان نمانده است.

نتیجه‌گیری

با بررسی اجمالی تاریخ علم اصول، می‌توان گفت این علم در سیر تاریخی‌اش، نوعی تکامل را تجربه نموده است. این علم توانسته است بر بحران‌ها غالب آید و در خلق پارادایم‌ها و گفتمان‌های جدید که بتواند از پس تقاضای زمانه و شرایط تاریخی برآید، موفق بوده است؛ اما در دورانی که ما زندگی می‌کنیم، نوعی انقلاب و استحاله معرفتی را در جهان اسلام شاهدیم، به‌هرحال این واقعیت را باید پذیرفت که تمدن اسلامی دیگر بر مدار خویش نمی‌چرخد. بسته معرفتی که غرب با برچسب مدرنیته عرضه کرده است، همه جایگزین‌های احتمالی را از عرصه خارج کرده است. شاخه‌های معرفتی که در دل تمدن اسلامی شکوفا شده بود، اینک در مقطع حساس و تعیین‌کننده از تاریخ خود گام نهاده است. این علوم باید نحوه تعامل خود با مدرنیته را روشن کند. امروزه دانش‌های زبانی، رهیافت‌های هرمنوتیک و فهم تاریخی از اشیا و امور به‌جای برداشت سنتی (که معارف اسلامی نیز به این مجموعه تعلق دارد) نشسته است. به نظر می‌رسد، پارادایم موجود ظرفیت و ظرافت لازم برای پاسخگویی به نیازهای زمانه ما را ندارد. ما اینک نیازمند خلق پارادایم نوین در عرصه علم اصول و به نحو عام در حوزه تفکر فقهی هستیم. روشنفکران دینی و عالمان نواندیشی که از یکسو با علوم غربی و مسائل ناشی از

آن آشنایی دارند و از سوی دیگر به سنت و میراث علمی اسلامی نیز آگاهی دارند؛ تلاش می‌کنند که گفتگوی انتقادی و خلاقانه میان معارف اسلامی و دانش مدرن غربی برقرار کنند. این امر بدون تردید بازخوانی و بازسازی علم اصول را می‌طلبد.

فهرست منابع

۱. الاسترآبادی، محمد امین، (۱۳۸۲)، الفوائد المدنية، قم: مؤسسة نشر اسلامى.
۲. البهبهانى، محمدباقر بن محمد، (۱۴۱۵ق)، الفوائد الحائرية، قم: مجمع الفكر الاسلامى.
۳. الصدر، سيد محمدباقر، (۱۳۷۹) دروس فى علم الاصول، قم: مؤسسة النشر الاسلامى.
۴. على پور، مهدي، (۱۳۸۷)، درآمدى به تاريخ علم اصول، قم: جامعة المصطفى، چاپ دوم.
۵. قائينى، على، (۱۳۷۶)، علم الاصول تاريخا و تطورا، قم: نشر مكتب اعلام اسلامى، چاپ دوم.
۶. ملكيان، مصطفى، (۱۳۸۵)، مشتاقى و مهجورى، تهران: نگاه معاصر.

